

قتلق خان (حاکم شیراز)

در تعزیه شاهپسراغ

منم قتلُق حاکم به همه مردم شیراز
از دولت مأمون شده این منضم احساراز
چون دید لیاقت ز من این پُست بمن داد
تا منطقهٔ فارس کنم یکسره آباد
شیراز نامیم چون کی بخت رضوان
احداث کنم در همه جا باغ و بستان
ساقی تو بده دم به دم چایی پُر رنگ
مطرب تو بزن طبل به آهنگ شاهنگ

چهرتم وزیر پاره نمودی از این حنبر
اُف بر تو قحط بود بگو صحبت دگر

+

زودی برو تجسس و بسگرچه کاره اند

نام نسب پرس که چندین سواره اند

برکو شما خیال چه دارید از این سفر
آیا مسافید و یا آنکه رهگذر
برو بگو خدقن شد ز جانب مأمون
به طوس ره ندهیم هیچ کس از این هامون
به طوس رفتن مانعیم از شیراز
باید آنکه دوباره روید به سمت حجاز
بگو پس چه تمهید آریم به کار
بیاریم ره دوستی در میان
ناییم دعوت بگیریمشان
به جز این یقین فتنه برپا شود
بود این یکی شهرت دولتی است
بلی راست گفتی تو هم ای وزیر
نبی حاشی مردمانند دلیر

ولی خوفِ آن دارم ای بد سیر
شکت آورند آن سرتن نامور

وزراء عفتل پادشاهانند

در جهان هرچه هست آنانند

بیاور قلمدان و کاعنذ بزم

کنم شرح نامه برایشان رستم

سه فرزند موسی ابن جعفر سلام

شما را پدر با برادر امام

شما سید اشخاص نیکو جلیل

به اصل و نسب شهمره و بی عدیل

شما را سوی طوس رفتن چرا

به ما سرکشی فخر کشتن چرا

شما باز گردید سوی وطن

و گرنه ببهرم سر هر سرتن

بیا ای وزیر بلند اقتدار

بده نامه را و جوابش بیار

کمان کرده فرزند میر عرب

مرا خواهد افکند اندر تعب

ولی نیست منجر ز بازوی من

نباشد کسی هم ترازوی من

به میدان چو شیران قدم می نهم

سر نقشان روی هم منضم

وزیرا کن آرایش لشکر

علم را برافراز اندر سرم

علمدار جنگی علم کن علم

کنم جسم ایشان قلم در قلم

تو شاه چراغ همچو کردن کشتی

به شیراز افکند ای شورشی

احراز بدست آوردن

بی عدل: بی همتا

تعب: رنج، سختی

تمهید: آماده کردن

دمان: عنبرنده

شاهنک: مرغ سحر خوان، بلبل

علی الصباح: هنگام صبح

هزاران شکر بر مطلب رسیدم
علاءالدین حسین را کشته دیدم

سپاه از هر طرف آتش فروزید
تن فرزند موسی را بوزید

عجب بی مادرے الحمدالله

عجب بی خواهری الحمدالله

ذلیل شکری الحمدالله

بگو شهادت که سرازمت جدا سازم

میان سر و تنم طرح دوری اندازم

پایان

گفتمت ز شیراز برگرد زود
همین دم برآرم ز جان تو دود

از این سه برادر امان الامان

ز شکر نمسانده قتلار و سکون

ببین چند تن غوطه ور شد به خاک

وزیرا تو در کار من چاره کن

به جان تو من رو کنم در ضرار

صبر کن شاه چراغ نامدار

یک زمان بر عرض قتلک گوش دار

باش ساکت ای جوان نامور

می دهم جان عزیزت را هدر

چون خیال تو به ما دعوا بود

حال شب شد جنگ ما فردا بود

چون شود فردا ایا شیر دمان
خود تو مختاری شوی حرجاروان
ایا وزیر ز من رفته است قدرت و طاق
عجب شجاع بود جناب شاه چراغ
هزار سال بماند این سه تن شیراز
به جنگ و کینه نازیم دوباره دست دراز
چو شب گشت شدیم زد عواست
برای من و وزیرم کنید شام دست
ایا وزیر خردمند کاردان و بصیر
پی گرفتن این قوم کن یکی تدبیر
رسید فکر جدیدی به خاطرم اکنون
رویم در دل شب تا ز نشان شب خون
وزیر با حسد البته باشی هوشیار امشب
در این ظلمت ز نیم شب خون به قصد کارزار امشب

ایا وزیر نظر کن که خفته شاه چراغ
چه شد چه شد او را جامه چاک می نگریم
به عقل من که شنیدند کشته گشته رضا
علی الصباح مگذارند به شهنش و دیاری
علی مخصوص رک حاشی به جوش بود
شد محمد پُر دل، فرد و تها
بگیرد دور او را پُر فتن ها
دلیران تیر بارانش نمساید
ز تیر و نیزه بی جانش نمساید
هزاران شکر شد طرح جدایی
تو یک تن کی حریف صد چو بایی
زنی لاف مردی به میدان تو فاش
بگیر از کفم تیغ آسوده باش